به نام خدا

گزارش شب شعر هفتگی کانون شعر و ادب

نشست ادبی طبق روال گذشته در ساعت 17:15 دقیقه با شعری از حضرت حافظ آغاز شد و در ادامه طبق برنامه ی از پیش تعیین شده مجری برنامه آقای مجتبی معزی به شرح زندگینامه و قرائت اشعار شاعر منتخب استاد محمد علی بهمنی پرداختند و توضیحاتی راجع به بیوگرافی و سبک شعری ایشان ارائه کردند و اشعار ایشان مورد نقد و بررسی قرار گرفت.

لازم به ذکر است که کلیه ی اشعار قبل از برگزاری نشست به سمع و نظر دکتر بیاتانی رسیده و مورد تایید ایشان قرار گرفته بود. همچنین خود ایشان به عنوان استاد ناظر از ابتدا تا پایان در جلسه حضور داشتنه و از روند جلسه رضایت خاطر داشتند.

عده ای از دانشجویان نیز اشعاری قرائت کردند که به پیوست آمده است.

جلسه راس ساعت 19 به اتمام رسید.

اشعار:

**زندگی‌نامه**

استاد دربارۀ تولّد خود می‌گوید: دو ماه به زمان تولّدم باقی‌مانده بود، که برادرم در دزفول بیمار می‌شود. خانواده هم از این فرصت استفاده می‌کنند تا به عیادتش بروند. این است که در قطار به‌دنیاآمدم و در شناسنامه‌ام درج شد *متولّد اندیمشک*، چون دایی من در ثبت احوال آن منطقه بود، شناسنامه‌ام را همان زمان می‌گیرد. البتّه زیاد آنجا نبودم، همان زمان ۱۰ روز یا یک‌ماه را در آنجا سپری کردیم، در اصل تهرانی هستیم. پدرم برای ده ونک و مادرم برای اوین است. در اصل ساکن خود بندرعباس بودیم. دوران کودکی را تهران، بخش شمیرانات، شهر ری، کرج و... به‌صورت پراکنده بودیم، چون پدرم شاغل در راه‌آهن بود، مأموریت‌های ایستگاهی داشتند.از سال ۱۳۵۳ به بندر عباس رفتم.

**سال‌های فعالیت**

* او در چاپخانه با زنده‌یاد فریدون مشیری که آن روزها مسؤول صفحۀ شعر و ادب *هفت‌تار چنگ* مجلۀ روشنکفر بود، آشنا شد و نخستین شعرش در سال ۱۳۳۰، یعنی زمانی که او تنها ۹ سال داشت، در *مجلۀ روشنفکر* به چاپ رسید. شعرهای وی از همان زمان تاکنون به‌طور پراکنده در بسیاری از نشریات کشور و مجموعه شعرهای مختلف و جُنگ‌ها، انتشار یافته‌است.
* بهمنی از سال ۱۳۴۵ همكاری خود را با رادیو آغاز كرد و برنامۀ صفحۀ شعر را با همکاری شبکه استانی خلیج فارس ارائه داده‌است. بهمنى در سال ۱۳۷۴ همکارى خود را با هفته‌نامۀ ندای هرمزگان آغاز مى‌کند و صفحه‌اى تحت عنوان *تنفس در هواى شعر* را هر هفته در پیشگاه مشتاقان خود قرار مى‌دهد.
* وی از سال ۱۳۵۳ ساکن بندرعباس شد و پس از پیروزی انقلاب، به تهران آمد و مجدداً در سال ۱۳۶۳ به بندرعباس عزیمت کرد و در حال حاضر نیز، ساکن همانجاست. *محمدعلی بهمنی* مسؤول چاپخانۀ *دنیای چاپ* بندرعباس و مدیر انتشارات چی‌چی‌کا (در گویش بندرعباسی به معنی قصّه) در بندرعباس است.
* غزل‌سرایان نسل گذشته از بهمنی تصویر غزل‌های نَرم و روان را در ذهن دارند. غزل‌هایی آرام و عاشقانه و انسانی. نسل جوان نیز حرکت او به‌سمت نوآوری و جسارتش را در خاطر دارند، جسارتی که از او شاعری پیشرو ساخته‌است.

**آثار**

برخی اثار استاد:

* باغ لال (١٣۵٠)
* در بیوزنی (١٣۵١)
* عامیانه‌ها (١٣۵۵)
* گیسو، کلاه، کفتر (١٣۵۶)
* گاهی دلم برای خودم تنگ می‌شود (١٣۶٩)
* غزل (١٣٧٧)
* شاعر شنیدنی است (١٣٧٧)
* عشق است (١٣٧٨)
* نیستان (١٣٧٩)
* کاسۀ آب دیوژن، امانم بده (١٣٨٠)
* این خانه واژه‌های نسوزی دارد (١٣٨٢)
* من زنده ام هنوز و غزل فکر می کنم (1388)

**به فصل فصل تو معتادم**

**من از چه چیز تو ای زندگی کنم پرهیز**

**که انعطاف تو، یکسان نشسته در هر چیز**

**تفاهمی است میان من و تو و گل سرخ**

**رفاقتی است میان من و تو و پاییز**

**به فصل فصل تو معتادم ای مخدر من**

**به جوی تشنه ی رگ های من بریز بریز**

**نه آب و خاک، که آتش، که باد می داند**

**چه صادقانه تو با من نشسته ای-من نیز**

**اسیر سحر کلام توام، بگو بنشین**

**مطیع برق پیام توام، بگو برخیز**

**مرا به وسعت پروازت ای پرنده مخوان**

**که وا نمی شود این قفل با کلید گریز**

**...........................................................**

**مرا با برکه ام بگذار دریا ارمغان تو**

**تو از اول سلام ات پاسخ بدرود با خود داشت**

**اگرچه سحر صوتت جذبه «داوود» با خود داشت**

**بهشتت سبزتر از وعده ی شداد بود اما**

**-برایم برگ برگش دوزخ «نمرود» با خود داشت**

**ببخشایم اگر بستم دگر پلک تماشا را**

**که رقص شعله ات در پیچ و تابش دود با خود داشت**

**«سیاوش» وار بیرون آمدم از امتحان گرچه**

**-دل «سودابه» سانت هرچه آتش بود با خود داشت**

**مرا با برکه ام بگذار دریا ارمغان تو**

**بگو جوی حقیری آرزوی رود با خود داشت**

**...........................................................**

**ای هرچه صدا، هرچه صدا، هرچه صدا-تو**

**پر می کشم از پنجره ی خواب تو تا تو**

**هر شب من و دیدار در این پنجره با تو**

**از خستگی روز همین خواب پر از راز**

**کافی ست مرا، ای همه ی خواسته ها تو**

**دیشب من و تو بسته ی این خاک نبودیم**

**من یکسره آتش، همه ذرات هوا تو**

**بیدارم اگر دغدغه ی روز نمی کرد**

**با آتش مان سوخته بودی همه را تو**

**پژواک خودم بودم و خود را نشنیدم**

**ای هرچه صدا، هرچه صدا، هرچه صدا-ت**

**آزادگی و شیفتگی، مرز ندارد**

**حتا شده ای از خودت آزاد و رها تو**

**یا مرگ و یا شعبده بازان سیاست؟**

**دیگر نه و هرگز نه، که یا مرگ که یا تو**

**وقتی همه جا از غزل من سخنی هست**

**یعنی همه جا-تو، همه جا-تو، همه جا-تو**

**پاسخ بده از این همه مخلوق چرا من؟**

**تا شرح دهم از همه خلق، چرا تو**

**...........................................................**

**«گاه باران همه ی دغدغه اش باغچه نیست»**

**با تو از خویش نخواندم- که مجابت نکنم**

**خواستم تشنه ی این کهنه شرابت نکنم**

**گوش کن از من و بر همچو منی گوش مکن**

**تا که ناخواسته مشتاق عذابت نکنم**

**دستی از دور به هرم غزلم داشته باش**

**که در این کوره ی احساس مذابت نکنم**

**گاه باران همه ی دغدغه اش باغچه نیست**

**سیل بی گاهم و ناگاه خرابت نکنم**

**فصلها حوصله سوزند.-بپرهیز- که تا**

**فصل پر گریه ی این بسته کتابت نکنم**

**هرکسی خاطره ای داشت- گرفت از من و رفت**

**تو بیندیش- که تا بیهده قابت نکنم**

**................................................**

**خون هر آن غزل که نگفتم به پای توست**

**این جا برای از تو نوشتن هوا کم است**

**دنیا برای از تو نوشتن مرا کم است!**

**اکسیر من! نه اینکه مرا شعر تازه نیست**

**من از تو می نویسم و این کیمیا کم است**

**سرشارم از خیال ولی این کفاف نیست**

**در شعر من حقیقت یک ماجرا کم است**

**تا این غزل شبیه غزل های من شود**

**چیزی شبیه عطر حضور شما کم است**

**گاهی ترا کنار خود احساس می کنم**

**اما چقدر ل خوشی ی خواب ها کم است!**

**خون هر آن غزل که نگفتم به پای توست**

**آیا هنوز آمدنت را بها کم است!**

**بهار**

**امسال نیز – یکسره سهم شما بهار**

**مارا در این زمانه چه کاریست با بهار**

**از پشت شیشه های کدر – مات مانده ام**

**کاین باغ رنگ ، کار خزان است یا بهار**

**حتی تو را ز حافظه ی گل گرفته اند**

**ای مثل من غریب در این روز ها – بهار !**

**دیشب هوایی تو شدم باز ، این غزل**

**صادق ترین گواه دل تنگ ما ، بهار**

**گل های بی شمیم به وجدم نمی کشند**

**رقصی در این میانه بماناد تا بهار**

 **...................................................**

**از خانه بیرون می زنم اما کجا امشب !**

**شاید تو می خواهی مرا در کوچه ها امشب**

**پشت ستون سایه ها روی درخت شب**

**می جویم اما نیستی در هیچ جا امشب**

**می دانم آری نیستی اما نمی دانم**

**-بیهوده می گردم به دنبالت چرا امشب ؟**

**هر شب تو را بی جست و جو می یافتم اما**

**-نگذاشت بی خوابی ، به دست آرم تو را امشب**

**ها ... سایه ای دیدم ! شبیه ات نیست اما حیف !**

**ای کاش می دیدم به چشمانم خطا امشب**

**هر شب صدای پای تو می آمد از هر چیز**

**حتی ز برگی هم نمی آید صدا امشب**

**امشب ز پشت ابر ها بیرون نیامد ماه**

**بشکن قرق را ماه من ، بیرون بیا امشب**

**گشتم تمام کوچه ها را ، یک نفس هم نیست**

**شاید که بخشیدند دنیا را به ما امشب**

**طاقت نمی آرم تو که می دانی از دیشب**

**باید چه رنجی برده باشم بی تو تا امشب**

**ای ماجرای شعر و شب های جنون من**

**آخر چگونه سر کنم بی ماجرا امشب ؟**

**دریا شده است خواهر و من هم برادرش**

**شاعرتر از همیشه نشستم برابرش**

**خواهر سلام ! با غزلی نیمه آمدم**

**تا با شما قشنگ شود نیم دیگرش**

**خواهر ! زمان زمان برادرکشی است باز**

**شاید به گوش ها نرسد بیت آخرش**

**می خواهم اعتراف کنم : هر غزل که ما**

**با هم سروده ایم , جهان کرده از برش**

**با خود مرا ببر که نپوسد در این سکون**

**\_ شعری \_ که دوست داشتی از خود رهاترش**

**دریا سکوت کرده و من حرف می زنم**

**حس می کنم که راه نبردم به باورش**

**دریا ! منم \_ همو که به تعداد موج هات**

**با هر غروب خورده بر این صخره ها سرش**

**هم او که دل زده است به اعماق و کوسه ها**

**خون می خورند از رگ در خون شناورش**

**خواهر ! برادر تو کم از ماهیان که نیست**

**خرچنگ ها مخواه بریسند پیکرش**

**دریا سکوت کرده و من بغض کرده ام**

**بغض برادرانه ای از قهر خواهرش**

**................................**

**من گلی ناچیدنی دیدم چنان خورشید او را**

**ماه بود اما و دستی زآسمانم چید او را**

**من که جز با چشم پاک دوستی او را ندیدم**

**تا تو آیا با کدامین چشم خواهی دید او را**

**در غزل های سلیمانیت بنشان اش که چون من**

**خنده ی دیو ات نگریاند اگر دزدید او را**

**او دلش عیار می خواهد تو را می خواهد آری**

**\_ کاشکی هرگز عیار من نمی سنجید او را**

**پر غرور است و به سر امید فتحی تازه دارد**

**بشکنیدم تا شکست من دهد امید او را**

**او غمی دارد که غیر از خنده درمانی ندارد**

**این غزل ها را بخوانید و بخندانید او را**

**بس که سنگین است بار گریه‌ ها بر دوش چشم**

**جان فریادی ندارد مردمِ خاموش چشم**

**راست می‌گویم ، مرا با نور و ظلمت کار نیست**

**بسته‌ام بر جمله خواهش‌های جان، آغوش چشم**

**تا بیاسایم در این هنجار و ناهنجارها**

**- کرده‌ام یک کشتزار پنبه را در گوش چشم**

**روستایی‌تر از آن هستم که در شهر شما**

**با نگاه چشم مخموری شوم مدهوش چشم**

**من زبانی سرخ دارم با سر سبزی که هست**

**در چنین هنگامه زیر سایه ی سرپوش چشم**

**چشم بیدارم به راه کاروانی نیست نیست**

**از صدا افتاده در من دیگر آن چاووش چشم**

**پلک می‌بندم، سوارِ خسته پیدا می‌شود**

**اشک می‌تازد به روی شیشه منقوش چشم**

**میهمانی خواهم از ویران‌ترین دل تا شبی**

**میزبان او شوم در خانه مفروش چشم**

**..............................................................**

**در اين زمانه ي بي هاي و هوي لال پرست**

**خوشا به حال كلاغان قيل و قال پرست**

**چگونه شرح دهم لحظه لحظه ي خود را**

**براي اين همه نا باور خيال پرست ؟**

**به شب نشيني ي ِ خرچنگ هاي مردابي**

**چگونه رقص كند ماهي ي ِ زلال پرست ؟**

**رسيده ها چه غريب و نچيده مي افتند**

**به پاي هرزه علف هاي باغ كال پرست**

**رسيده ام به كمالي كه جز اناالحق نيست**

**كمال دار براي من كمال پرست**

**هنوز زنده ام و زنده بودنم خاري است**

**به چشم تنگي ي ِ نا مردم زوال پرست**

**.................................................................**

**تا گلِ غربت نرویاند بهار از خاک جانم**

**با خزانت نیز خواهم ساخت ای خاک بی خزانم !**

**گرچه خشتی از تو را حتی به رؤیا هم ندارم**

**زیر سقف آشنایی هات می خواهم بمانم**

**بی گمان زیباست آزادی ولی من چون قناری**

**دوست دارم در قفس باشم که زیباتر بخوانم**

**در همین ویرانه خواهم ماند و از خاک سیاه اش**

**شعرهایم را به آبی های دنیا می رسانم**

**گر تو مجذوب کجا آباد دنیایی من اما**

**جذبه ای دارم که دنیا را به اینجا می کشانم**

**نیستی شاعر که تا معنای « حافظ » را بدانی**

**ورنه بیهوده نمی خواندی به سوی عاقلانم**

**عقل یا احساس ؟ حق با چیست ؟ پیش از رفتن - ای خوب !**

**کاش می شد این حقیقت را بدانی یا بدانم**

**.....................................................................**

**تنهاییی ام را با تو قسمت می کنم سهم کمی نیست**

**گسترده تر از عالم تنهایی من عالمی نیست**

**غم آنقدر دارم که می خواهم تمام فصل ها را**

**بر سفره ی رنگین خود بنشانمت بنشین غمی نیست**

**حوای من ! بر من مگیر این خود ستایی را که بی شک**

**تنها تر از من در زمین و آسمانت آدمی نیست**

**آیینه ام را بر دهان تک تک یاران گرفتم**

**تا روشن ام شد در میان مردگان ام همدمی نیست**

**هم واره چون من نه! فقط یک لحظه خوب من بیندیش**

**- لبریزی از گفتن ولی در هیچ سویت محرمی نیست**

**من قصد نفی یِ بازی گل را و باران را ندارم**

**شاید برای من که همزاد کویرم شبنمی نیست**

**شاید به زخم من که می پوشم ز چشم شهر آن را**

**در دست های بی نهایت مهربانش مرحمی نیست**

**شاید و یا شاید هزاران شاید دیگر اگر چه**

**اینک به گوشِ انتظارم جز صدای مبهمی نیست**

**...............................................................**

**یخ کرده ام !اما نه از سوز زمستان !**

**اما نه از شب پرسه های زیر باران**

**یخ کرده ام یخ کردنی در تب تبی که**

**جسمم نه ! دارد باورم می سوزد از آن**

**یخ کرده ام ! اما تو ای دست نوازش**

**روح یخی را با چنین شولا مپوشان**

**گرمم نخواهی کرد و فرقی هم ندارد**

**یخ بسته ای پوشیده باشد یا که عریان**

**یخ بسته ام چون قطب آری این چنین است**

**وقتی نمی تابی تو ای خورشید پنهان**

**یخ کرده ام ! یخ کرده ام ! ها ... جان پناهم !**

**مگذار فریادت کنم در کوهساران**

**...........................................................**

**دریا صدا که می زندم وقت کار نیست**

**دیگر مرا به مشغله ای اختیار نیست**

**پر می کشم به جانب هم بغض هر شبم**

**آیینه ای که هیچ زمانش غبار نیست**

**دریا و من چقدر شبیه ایم گرچه باز**

**من سخت بی قرارم و او بی قرار نیست**

**با او چه خوب می شود از حال خویش گفت**

 **دریا که از اهالی این روزگار نیست**

**امشب ولی هوای جنون موج می زند**

**دریا سرش به هیچ سری سازگار نیست**

**ای کاش از تو هیچ نمی گفتم اش ببین**

**دریا هم این چنین که منم بردبار نیست**

**.........................................................**

**من پنجره ای باز شده رو به شمایم**

**دیوار نمی خواست خودم را بسرایم**

**ماندم که در آن آجر و این شیشه ، چه فرق است ؟**

**وقتی که کسی هوش ندارد به صدایم**

**.................................................**

**با پای دل قدم زدن آن هم کنار تو**

**باشد که خستگی بشود شرمسار تو**

**در دفتر همیشه ی من ثبت می شود**

**این لحظه ها عزیز ترین یادگار تو**

**از هر طرف به بن بست می رسیم**

**نفرین به روزگار من و روزگار تو**

**تا دست هیچ کس نرسد تا ابد به من**

**می خواستم که گم بشوم در حصار تو**

**احساس می کنم که جدای ام نموده اند**

**همچون شهاب سوخته ای از مدار تو**

**آن « کوپه ی تهی » منم آری که مانده ام**

**خالی تر از همیشه و در انتظار تو**

**این سوت آخر است و غریبانه می رود**

**ــ تنها ترین مسافر تو از دیار تو**

**هر چند مثل آینه هر لحظه فاش تر**

**هشدار می دهد به خزانم بهار تو**

**ــ اما در این زمانه ی عسرت ، مس مرا**

**ترسم که اشتباه بسنجند عیار تو**

 **...................................................**

 **حرفي براي گفتن اگر بود**

**ديوار ها سكوت نمي كردند**

**ديوار ! اي قامت بلند**

**آيا زبان آجري تو**

**در بند بند سيمان ، محصور مانده است**

**يا روزگار جايزه دار ماحتا تو را به عرصه ي تبليغ خوانده است**

**ديوار !**

**آيا سكوت تنها جواب توست ؟**

**يا طرح اين فرشته ي عريان**

 **حرف كتاب توست ؟**

**ديوار !**

**ديوار !**

**اي خوش ترين جواب تو \_\_آ**

 **و**

 **ا**

 **ر**

**او مرد کوه بود که خود کوه وار بود مصداق صادقانه ای از کوهسار بود**

**افتاده مثل ریگ ته دره می نمود ـ آن ایستاده مرد ـ که خود قله دار بود**

**از رود سد شده به تحمل صبور تر با آنکه ، جان به دست تر از آبشار بود**

**تنها به خواب می شد از او باج جان گرفت مرگ از گشاده رویی او شرمسار بود**

**معیار او فراتر از این دید کوته است او هم بهای زحمت و هم سنگ کار بود**

**امروز مثل واقعه حرف مدام ماست هر چند مثل حادثه در استتار بود**

**..........................................................................:**

**ابر های خبر این بار چه بارانی بود**

**سخت سردم شده این سوز زمستانی بود**

**در من انگار درختان کهن سال شکست**

**بس که این بغض به من تاخته طوفانی بود**

**همه دلواپسی ی قحطی ی عشقم ـ بی او ـ**

**که زمین از نفسش غرق فراوانی بود**

**: « اخوان رفت » . خبر با همه ی کوتاهی**

**مثل شب خوانی یک زنجره طولانی بود**

**آسمان باز پراکنده تر از این می خواست**

**ـ جمع ما را که به مصداق پریشانی بود**

**تو به « امید » خراسانی خود می گریی**

**من به آن نادره « امید » که یمگانی بود**

**او که تا بود ز « مزدشت » خودش زمزمه داشت**

**گرچه ایام همه بانگ مسلمانی بود**

**حیف ... تکراری از این دست که رسم من و توست**

**نوش دارویی از آن دست که می دانی بود**

**دریغ می کنی از من نگاه را حتی**

**و نیز زمزمه ی گاه گاه را حتی**

**من وتو ره به ثوابی نمی بریم از هم**

**چرا مضایقه داری گناه را حتی ؟**

**تو اشتباه بزرگ منی ببخشایم**

**به دیده می کشم این اشتباه را حتی**

**بمن که سبز پرستم چه گفت چشمانت ؟**

**که دوست دارم بخت سیاه را حتی**

**بدیدن تو چنان خیره ام که نشناسم**

**تفاوت است اگر راه و چاه را حتی**

**اگرچه تشنه ی بوسیدن توام ای چشم**

**بخواه می کشم این بوسه خواه را حتی**

**بیا تلالؤ شعرم بر آب ها امشب**

**تراش می دهد الماس ماه را حتی**

**............................................................**

**با همه ی بی سر و سامانی ام**

**باز به دنبال پریشانی ام**

**طاقت فرسودگی ام هیچ نیست**

**در پی ویران شدن آنی ام**

**آمده ام بلکه نگاهم کنی**

**عاشق آن لحظه ی طوفانی ام**

**دل خوش گرمای کسی نیستم**

**آمده ام تا تو بسوزانی ام**

**آمده ام با عطش سال ها**

**تا تو کمی عشق بنوشانی ام**

**ماهی یِ برگشته ز دریا شدم**

**تا تو بگیری و بمیرانی ام**

**خوب ترین حادثه می دانم ات**

**خوب ترین حادثه می دانی ام ؟**

**حرف بزن ابر مرا باز کن**

**دیر زمانی ست که بارانی ام**

**حرف بزن حرف بزن ، سال هاست**

**تشنه ی یک صحبت طولانی ام**

**ها... به کجا می کشی ام خوب من ؟**

**ها ... نکشانی به پشیمانی ام !**

**................................................................**

**پيش از آني كه به يك شعله بسوزانمشان**

**باز هم گوش سپردم به صداي غمشان**

**هر غزل گرچه خود از دردي وداغي مي سوخت**

**ديدني داشت ولي سوختن با همشان**

**گفتي از خسته ترين هنجره ها مي آمد**

**بغض شان شيون شان ضجه ي زير وبم شان**

**نشنيدي ومباد آنكه ببيني روزي**

**- ماتمي را كه به جان داشتم از ماتم شان**

**زخم ها خيره تر از چشم تو را مي جستند**

**تو نبودي كه به حرفي بزني مرهم شان**

**.............................................................**

**گفتم : « بدوم تا تو همه فاصله ها را »**

**تا زودتر از واقعه گویم گله ها را**

**چون آیینه پیش تو نشستم که ببینی**

**در من اثر سخت ترین زلزله ها را**

**پر نقش تر از فرش دلم بافته ای نیست**

**از بس که گره زد به گره حوصله ها را**

**ما تلخی نه گفتنمان را که چشیدیم**

**وقت است بنوشیم از این پس بله ها را**

**بگذار ببینیم بر این جغد نشسته**

**یک بار دگر پر زدن چلچله ها را**

 **یک بار هم ای عشق من از عقل میندیش**

**بگذار که دل حل بکند مسئله ها را**

**...............................................**

**من و تو تا نفس باشد من وتو**

**من وتو در قفس باشد من وتو**

**من وتو حرفمان حرف هوس نیست**

**من وتو از هوس باشد ، من وتو**

**من و تو نیمه ای از روحمان کم**

**« دو تنها و دو سرگردان عالم »**

**غریبی ، بیشتر از اینکه یک عمر**

**من وتو زندگی کردیم بی هم !**

**من وتو بی قرار بی قراری**

**برای هم دو عکس یادگاری**

**تمام روز بی تابیم وبی خواب**

**به امید شب و شب زنده داری**

**من وتو خار چشم سرنوشتیم**

**که این خط را از او بهتر نوشتیم**

**جهنم جای سر افکندگان است**

**من وتو سربداران بهشتیم**

**من وتو این هجا را می شناسیم**

**زبان واژه ها را می شناسیم**

**سکوت از جنس فریاد است اینجا**

**چه خوب این هم صدا را می شناسیم**

**.................................................**

**زخم آن چنان بزن که به «رستم » ، «شغاد » زد**

**زخمی که کینه بر جگر اعتماد زد**

**باور نمی کنم به من این زخم بسته را**

**با چشم باز آن نگه خانه زاد زد**

**با اینکه در زمانه ی بی داد می توان**

**سر را به چاه صبر فرو برد و داد زد**

**یا می توان که سیلی ی فریاد خویش را**

**با کینه ای گداخته بر گوش باد زد :**

**- گاهی نمی توان به خدا حرف درد را**

**با خود نگاه داشت و روز معاد زد**

 **.......................................................................**

**بس که سنگین است بار گریه ها بر دوش چشم**

 **جان فریادی ندارد مردم خاموش چشم**

**راست می گویم : مرا با نور و ظلمت کار نیست**

 **بسته ام بر جمله خواهش های جان آغوش چشم**

**تا بیاسایم در این هنجار و ناهنجارها**

 **کرده ام یک کشتزار پنبه را در گوش چشم**

**روستایی تر از آنم تا که در شهر شما**

 **با نگاه مخموری شوم مدهوش چشم**

**من زبانی سرخ دارم با سر سبزی که هست**

 **در چنین هنگامه زیر سایه ی سرپوش چشم**

**چشم بیدارم به راه کاروانی نیست ، نیست**

 **از صدا افتاده در من دیگر آن چاووش چشم**

**پلک می بندم سوار خسته پیدا می شود**

 **اشک می تازد به روی شیشه ی منقوش چشم**

**میهمانی خواهم از ویران ترین دل تا شبی**

 **میزبان او شوم در خانه ی منقوش چشم**

****